

بازخوانی و بررسی اسناد و مدارک تاریخی مرتبط با طایفه عبدالملکی از شاخه های گوران (۶-۱۳ق/۱۲-۱۹م)

Xwendin û Nirxandina Belge û Çavkanîyên Dîrokî yên Derbarê Ebdulmelikîyên Şaxeke Goran da (12-19Z)

Reading and Reviewing Historical Documents and Sources About
Abdolmalekids, One of the Guran Clans (12-19AC)

Reza Ghanbari ABDOLMALEKI*

ABDOLMALEKI, Reza Ghanbari, (2022), "Bâzxiwânî va Barrasî-ye Asnâd va Madârek-e Târikhi Marbût ba Tâifa-ye Abdolmaleki az Shâkhaha-ye Gorân (VI-XIII H./XII-XIX M.)", Nûbihar Akademi, no. 18, p.247-279, DOI: 10.55253/2022.nubihar.1192795

Genre/Cure: Research Article/
Gotara Lêkolîni

Received/Hatin: 21/10/2022

Published/Weşandin:
24/12/2022

ORCID:
0000-0002-5308-0775

Plagiarism/Întihal: This article has been reviewed by at least two referees and scanned via ithenticate plagiarism website./
Ev gotar herî kêr ji aliyê 2 hakeman ve hatiye nirxandin û di malpera întihalê ithenticate re hatiye derbaskirin.

چکیده:

بعد از توضیح در خصوص وجه تسمیه در پژوهش حاضر طایفه عبدالملکی و تبارشناسی این طایفه، دیدگاه نویسندگانی که عبدالملکیها را افشار یا قشقای و بر همین مبنا، ترکزبان قلمداد کردهاند؛ معرفی و نقد شده است. در بخش دوم، سیر کوچنشینی طایفه عبدالملکی و پراکندگی جغرافیایی آن بررسی شده است. مقاله حاضر نشان داده است که طایفه عبدالملکی از شاخه های گوران محسوب می شوند که در گذشته از طوایف اصلی کرد بوده و از قرن ۶ تا ۱۳ق/۱۲-۱۹م در بیشتر وقایع مهم تاریخ کردستان و ایران نقش داشته اند. روش پژوهش حاضر، توصیفی-تحلیلی است و دادههای مقاله اغلب با مراجعه به منابع کتابخانهای گردآوری شدهاند.

واژگان کلیدی: زندیه، قاجار، کرد، گوران، هورامی، عبدالملکی

KURTE:

Di vê lêkolînê da piştî şiroveya li ser sedema navlêkirina tayfeya Evdilmelikî û regeznaşiya wan, me nêrînên

* Assistant Professor of Persian Language and Literature at Damghan University, Damghan, IRAN. rg.abdolmaleki@gmail.com ORCID: 0000-0002-5308-0775

nivîskarên ku Evdilmelikî wekî tirk-efşar jimartine û li ser vê esasê, ew tirkî-axêv hesab kirine, dane nasandin û rexne kiriye. Di beşa duyem da, pêvajoya koçkirina tayfeya Evdilmelikî û berbelavîya wan ya ji rexê erdnîgariye ve hatiye dahûrandin. Ev gotar nîşan dide ku tayfeya Evdilmelikî yek ji şaxeyên Goranan in û ji sedsala 6-13 h/12-19 z ve di bûyerên giring yên dîroka Kurdistan û Îranê da rola wan hebûye. Şêwaza vê lêkolînê, wesfî-şiroveyî ye û datayên gotarê bi rêya serdana li jêderên pirtûkxaneyî hatine berhevkirin.

Peşyên Sereke: Zendîye, Qacar, Kurd, Goran, Hewramî, Evdilmelikî.

ABSTRACT:

In the present research, after explaining about the name of the Abdulmaleki clan and the genealogy of this clan, the views of the authors who considered the Abdulmaleki to be Afshar or Qashqai and on this basis, Turkic-speaking; It has been introduced and criticized. In the second part, the migration process of Abdulmaleki clan and its geographical distribution have been investigated. The present article has shown that the clan of Abdulmaleki is one of the Guran branches, which were one of the main Kurdish clans in the past and played a role in most of the important events in the history of Kurdistan and Iran from the 6th to the 13th century. The present research method is descriptive-analytical and the data of the article are often collected by referring to library sources.

Key Words: Zand dynasty, Qajar, Kurd, Guran, Hawrami, the Abdulmaleki.

1. مقدمه

طایفه گوران عبدالملکی که تاریخی کونا و مختصر از سیر کوچنشینیاش تا اوایل عهد ناصری در این جستار آمده است؛ سابقاً بخش قابلملاحظه‌های از جمعیت عشایر کرد در ایران را تشکیل میداد. زبان مردم این طایفه، هورامی است و به گفته مکزی (۱۹۶۶): «کهن‌ترین و محافظه‌کارترین گویش گورانی است» که از شاخه‌های زبان کردی محسوب می‌شود. اتحاد عبدالملکیها با طایفه زند و طوایف موسوم به وند، زمینساز حوادث متعدد سیاسی- نظامی در تاریخ ایران شد که تا آنجا که ممکن است در این مقاله به آن پرداخته می‌شود.

رویکرد پژوهش پیشرو، توصیفی- تحلیلی است و هرچند نگارنده عموماً از روش کتابخانه‌ای برای گرد آوردن داده‌های این مطالعه بهره برده اما در مواردی که ضرورت داشت و سندی مکتوب در آن باره موجود نبود، به مطالعه میدانی و مصاحبه‌های شفاهی نیز روی آورده است. پرسش بنیادی این مقاله، آن است که طایفه عبدالملکی از نیمه دوم قرن ششم تا میانه قرن سیزدهم ه.ق، چه مسیری را در تاریخ ایران پیموده و در چه حوادث مهم سیاسی- نظامی، نقش ایفا کرده است؟

در ارتباط با پیشینه این پژوهش، گفتنی است تاکنون مطالعاتی چند درباره تاریخ طایفه عبدالملکی که مهم ترین سکونتگاه کنونی آنها شهر زاغهمرز در استان مازندران است، به نگارش درآمدهاند اما در میان آنها کمتر نمونه‌های را میتوان یافت که بر پایه مستندات معتبر تاریخی، تحلیلی دقیق از پیشینه عبدالملکیها ارائه کرده باشد. در این میان، پیش از همه باید به اثر حسن سلیمی عبدالملکی (۱۳۸۱) اشاره کرد که نخستین کتاب در خصوص تاریخ طایفه عبدالملکی است و با اینکه خالی از نقص نیست اما چون متکی به تحقیقات پیشین در این زمینه نبوده، بسیار ارزشمند است. بعد از اثر مذکور، جمشید عبدالملکی (۱۳۸۸) و رضا قنبری عبدالملکی (۱۳۸۸) همزمان کتابهایی درباره تاریخ طایفه عبدالملکی منتشر کردند. مرحوم جمشید عبدالملکی در اثر خود، بیشتر پیشینه عبدالملکیهای قلعه شهرستان قروه را مورد توجه و اهتمام قرار داده است. نامبرده ضمن اظهار نظر در باب مباحث غامض تاریخ عبدالملکی، نظرات حسن سلیمی عبدالملکی پیرامون آنها را به چالش کشیده است. شایسته یادآوری است که بعد از انتشار این آثار (۱۳۸۱ و ۱۳۸۸)، تاکنون پژوهشی علمی و مبتنی بر تحلیل درخصوص تاریخ طایفه عبدالملکی منتشر نگردیده است.

2. تبارشناسی

1.2. وجه تسمیه عبدالملکی / اوملکی

بنا بر گزارش معینالدین نطنزی، مورخ سده‌های هشتم و نهم ه.ق، طایفه عبدالملکی به نام پدر خود یعنی «عبدالملک» موسوم میباشند (نطنزی، ۱۳۳۶: ۵۳). گفتنی است واژه «عبدالملکی^۱» در گویشهای کردی با تبدیل هجای /ab/ به /aw/ و حذف همخوان /d/ به صورت «اوملکی^۲» تلفظ میشود و از این جهت، منظور از عشایر اوملکی در گزارش مستوفی (۱۳۸۷: ۵۴۱)، طایفه عبدالملکی است. لازم به یادآوری است که این کلمه در نسخه‌های «م» و «ر» که اولی متعلق به کتابخانه ملی تهران و دومی از آن مرحوم رضائی مدیر کتابخانه ابنسینا بود، به صورت «اوملکی» ضبط شده اما مرحوم دکتر نوایی در تصحیح تاریخ گزیده، انتخابش را بر مبنای نسخه «ق» گذارده که کلمه را به صورت «ارملکی» ضبط کرده است (رک: همان: ۵۴۱). برای درک بهتر این موضوع، باید به بررسی نسخه بدل‌های مرحوم نوایی پرداخت که مقایسه آنها با یکدیگر، پرده از روی واقعیت برمیدارد. از شش نسخه مورد استفاده مشارالیه، پنج نسخه «ب»،

1 abdolmaleki

2 awmaleki

«ف»، «ر»، «م» و «ش»، همگی بر خلاف نسخه «ق» که اساس قرار گرفته است، دومین حرف کلمه مورد بحث را «و» ضبط کرده و بنابراین جملگی در ضبط دومین حرف این کلمه هیچ اختلافی با هم ندارند. نکته بسیار مهم در اینجا است که نسخه «م» که به گفته استاد نوایی، نسخهای منقح و خوشخط است، کلمه را به صورت «اوملکی» ضبط کرده است. بدین لحاظ باید چنین پنداشت که کاتب نسخه «ق» بنا بر رسمالخطی که داشته، «و» را به صورت «ر» کتابت کرده است.

از «عبدالملک» به عنوان سرسلسله طایفه عبدالملکی/ اوملکی، آگاهی چندانی در دست نیست اما با توجه به اطلاعات ارائه شده توسط مستوفی وی خیلی پیشتر از قرن ششم هـ.ق میزیسته و حتی ممکن است در جبلالسماق³ متولد شده باشد (رک: مستوفی، ۱۳۸۷: ۵۴۱).

2.2. تبار و زبان طایفه عبدالملکی

شاید در میان عشایر ایران، کمتر طایفهای وجود داشته باشد که به اندازه طایفه عبدالملکی راجع به هویت و زبان مادریاش نظرات متفاوت ابراز شده باشد. با وجود تمام این نظرات، امروزه تردید نداریم که عبدالملکیها از تبار کردهای گوران هستند و زبان-شان ویژگیهای زبان هورامی را داراست؛ چراکه یافتههای مسلم تاریخی و زبانشناختی، هورامی بودن گویش عبدالملکیها را به اثبات رساندهاند (قنبری و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۰۷ - ۳۳۰). اما با اینحال، شاهد میباشیم که بعضی از نویسندگان ایرانی و فرنگی، عبدالملکیها را ترکزبان معرفی کردهاند. برخی نیز راجع به تبار عبدالملکیها نظراتی عجیب مطرح کرده و آنان را قشقایی، افشار و حتی زند پنداشتند که برای روشن شدن موضوع، ضرورتاً به ارائه پارهای از آنها خواهیم پرداخت.

3.2. منابعی که عبدالملکیها را قشقایی و افشار انگاشتند

درحالیکه بر طبق شواهد مسلم تاریخی، زبانشناختی و اقوال سیاحان ایرانی و فرنگی (رک: مکنزی، ۱۳۵۹: ۷۱)، عبدالملکیها کردنژاد و هورامیزبان هستند؛ اما برخی از محققان (رک: کیهان، ۱۳۱۱: ۲۸۴ و فیلد، ۱۳۴۳: ۲۰۰)، آنها را قشقایی و ترکزبان معرفی کردهاند. از این جهت، افشار سیستانی هنگام نقل گفتههای رابینو، شگفتی خود را از عقیده کیهان مبنی بر ترکزبان پنداشتن عبدالملکیها بدینگون اظهار کرده است: «گفته رابینو مبنی بر اینکه عبدالملکیها به کردی سخن میگفتند، با گفته دکتر مسعود کیهان که

آنان را قشقایی و ترکزبان دانسته، مغایرت دارد» (افشار سیستانی، ۱۳۶۶: ۱۰۸۰). رابینو که در این گزارش به وی اشاره شد، در هفتم دسامبر ۱۹۰۹ میلادی در جریان سفر خود به زاغهمرز، یک شب میهمان قاسمخان هژبرخاقان رئیس عبدالملکی بود و با مهربانی بسیار مورد پذیرایی قرار گرفت (رابینو، ۱۳۶۵: ۱۰۱-۱۰۲). از آنجا که رابینو خود مدعی است شانزده سال درباره مازندران به جمعآوری اطلاعات صرف اوقات نموده است (همان، ۱۳۶۵: ۱۵)؛ بعید به نظر میرسد که گزارشش در خصوص کردی سخن گفتن عبدالملکیها، دقیق و قابل اعتماد نباشد.

لازم به یادآوری است که در زمان سقوط دولت زندیه و برآمدن دولت قاجار، طوایفی از اکراد فارس که متحدان زند بودند، برای در امان ماندن از آزار و اذیت آغامحمدخان قاجار، به ایلاتی نظیر بختیاری و قشقایی پیوستند. در همین خصوص، شواهدی در دست است که نشان میدهد جمعیتی از عبدالملکیهای فارس در میان قشقایها مسکن و مأوا گزیدند و از آن زمان، جزو این ایل محسوب شدند. احتمالاً اینکه هنری فیلد گفته است «اصلاً عبدالملکیها یکی از قبائل قشقایی بودند» (فیلد، ۱۳۴۳: ۲۰۰)، از این جهت بوده است.

در خصوص افشار پنداشتن طایفه عبدالملکی، مهمترین منبعی که در اختیار ماست، کتاب «تاریخ افشار» تألیف «عبدالرشید افشار محمودلو» ملقب به ادیبالشعرا از مورخان عهد ناصری است. نامبرده از جمله مورخان متقدم است که عبدالملکیها را از طایفه افشار قلمداد کرده و از این جهت، «عسگرخان افشار ارومی» را در موارد متعدد «عسگرخان عبدالملکی» نامیده است (رک: ادیبالشعرا، ۱۳۴۶: ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۵۸ و ...).

بعید نیست مورخان متاخرتر نظیر بامداد (۱۳۶۲: ۶۴) و میرنیا (بیتا: ۳۷) هم که عبدالملکیها را از طایفه افشار پنداشتند؛ نظرشان بر خاسته از همین گفتههای ادیبالشعرا بوده باشد. فارغ از این موضوع، گفتنی است که در دوره قاجار، عبدالملکیها عموماً جزو افشار بوده‌اند. بهطور مثال، در دوره جنگهای ایران و روس در عهد فتحعلیشاه قاجار، سواران عبدالملکی و خواجهوند ابواجمعی فرجاللهخان افشار محسوب میشدند (شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۵۹). حتی بعد از فرجاللهخان، پسرش اماناللهخان افشار نیز سرتیپ سوار خواجهوند و عبدالملکی در همان دوره بود (همان، ۱۳۸۰: ۳۸۰). در عهد محمدشاه قاجار هم سلیمانخان افشار ریاست و سرکردگی هزار نفر سوار خواجهوند و عبدالملکی را بر عهده داشت (گلزاری، ۱۳۵۷: ۸۶). این سلیمانخان افشار همان کسی که در دوره صدرات میرزا آقاخان نوری، از طرف ناصرالدینشاه مأمور کوچاندن طایفه عبدالملکی از نور و کجور به زاغهمرز بود (رک: رودگر، ۱۳۸۱: ۷۱).

4.2. منابعی که عبدالملکیها را زند انگاشت‌هاند.

گره خوردگی و پیوند دیرین عبدالملکیها با طایفه زند، موجب گردید تا برخی از نویسندگان و مورخان عصر قاجار از جمله میرزا غلامحسینخان افصلالملک (۱۳۷۳: ۹۴) آنها را جزو زندیه قلمداد کنند. در همین رابطه، بعضی از گزارشهای رسمی در دوره ناصرالدینشاه (رک: مدرسی طباطبائی، ۱۳۶۴: ۸۴)، تیرهای از عبدالملکیهای قم را تحت عنوان «زند شهری» معرفی کرده‌اند اما بعضی دیگر (رک: نوروزی، ۱۳۷۶: ۴۵)، بالعکس تیره عبدالملکی را زیرمجموعه ایل زند قلمداد کرده‌اند. جالب است بدانیم همانکون خاندانهایی با نام خانوادگی «زند عبدالملکی» در شهر قم به سر می‌برند که بر طبق گزارش محمدی (۱۳۸۶: ۳۲۶) از تیره‌های وابسته به ایل زند می‌باشند.

3. سیرکوچ

1.3. طایفه عبدالملکی در زاگرس مرکزی

اتابک هزاراسپ (حک: ۵۵۵ تا ۶۵۵ ه.ق)، دومین حاکم لر بزرگ⁴، فرمانروایی عاقل و عادل بود که در زمان او لرستان بسیار ترقی کرد و آبادان و ثروتمند شد. بنا بر قول حمدالله مستوفی، در زمان این حاکم، عشایر بسیار که در میانشان طایفه عبدالملکی (اوملکی) هم بود، از جبال⁵ به لرستان کوچ نمودند. این عشایر مهاجر، بعضی عرب و بعضی گُرد بودند که اسامی آنها به قرار ذیل در گزارش مستوفی آمده است: استرکی، ماکویه، بختیاری، جوانکی بیدانیان، زاهدیان، علائی، کوتوند، بتوند، بوازی، شوند، زاکی، جاک، هارونی، آشکی، کوی لیراوی، ممویی، یحفومی، کمانکشی، ممانسی، اوملکی، توانی، کسدانی، مدیحه، اکورد، کولارد، گروه عقیلی (عرب)، گروه هاشمی (عرب) و «دیگر قبائل که انساب ایشان معلوم نیست» (مستوفی، ۱۳۸۷: ۵۴۰-۵۴۱).

داده‌های ما حکایت از آن دارند که از دوره دولت اتابک هزاراسپ تا اوایل قرن دوازدهم ه.ق، پهنهای وسیع از خاک لرستان بزرگ، مسکن و مأوی طایفه عبدالملکی بوده است. از آنجاکه زندگی کوچنشینی از مهمترین شیوه‌های معیشت ساکنان زاگرس مرکزی (ارتفاعات بین دو دشت کرمانشاه و شیراز) بوده است، بعید نیست عبدالملکیها در پی چراگاههای طبیعی سالانه، دائماً از محلی به محل دیگر کوچ می‌کرده‌اند. گفته-

4 در تاریخ آمده است که این حکومت قدرتمند، گُرد بوده است (زکیبیگ، ۱۳۸۱: ۲۰۰).

5 کردستان سوریه کنونی

های برخی از مورخان عهد قاجار که عبدالملکیها را از ایلات کرمانشاهان و لرستان دانسته‌اند، این نظر را تأیید میکند (رک: فسایی، ۱۳۷۸: ۹۷۶). از تعداد جمعیت دقیق عبدالملکیها در مناطق زاگرس، اطلاعی در دست نیست اما برخی از منابع حکایت از آن دارند که شمار این طایفه بیش از ۴۰۰۰ خانوار بوده است (رجب‌زاده، ۱۴۰۱: ۳۱۴).

۲.۳. طایفه عبدالملکی در درگز خراسان

آنطور که از شواهد تاریخی برمیآید، عبدالملکیها در قرن دوازدهم ه.ق در زاگرس مرکزی و دشتهای همدان (قلمرو علیشکر) به روش دامداری زندگی میکردند و مرکز استقرارشان در ولایت ثلاث (تویسرکان، نهاوند و ملایر) و همچنین بلوک اسفندآباد (قروه فعلی^۶) بوده است. به گفته حامد عبدالملکی^۷، در روایات عبدالملکیهای تویسرکان هیچ نقلی مبنی بر اینکه آنها از جایی مثل هورامان به زاغه کوچیده باشند، وجود ندارد بلکه همگی بر این عقیده‌اند که عبدالملکیهای ولایت ثلاث از آغاز تاریخ خود در قلمرو علیشکر بوده‌اند.

با روی کار آمدن نادرشاه افشار، وی عبدالملکیهای ولایت ثلاث را همراه با طایفه زند در سال ۱۱۴۵ ه.ق به نقطه دور افتاده و گمنامی در خراسان به اسم درگز (در هجز) کوچاند (رابینو، ۱۳۵۲: ۳۷). این طوایف در محل مزبور هیچگاه روی آسایش و امنیت ندیدند چراکه دائماً با قبایل غارتگر ترکمن و مهاجمان مرزهای شرقی ایران در زد و خورد بودند. در اثر حملات و شبیخونهای دائمی ترکمنها، عده زیادی از افراد قبایل زند و عبدالملکی نابود و بقایای آنها برای حفظ جان خود، به مرور به کوههای اطراف پراکنده شدند. بر طبق گزارشهای متفن تاریخی، «قتل و غارت دائمی ترکمنها طوری در نابود کردن قبیله زند موثر واقع شد که هنگام قتل نادر، بیش از سی تا چهل خانواده باقی نبود» (گلستانه، ۲۵۳۶: ۱۴۶-۱۴۷؛ هدایتی، ۱۳۳۴: ۱۱۳).

ما از اینکه ریاست طایفه عبدالملکی را در این مقطع از تاریخ چه کسی بر عهده داشت، کاملاً بیاطلاع هستیم؛ اما اگر گزارش محمد هاشم آصف (رستم‌الحکما) را مورد

6 محدوده کنونی شهرستان قروه از قرن نهم هجری قمری به بعد، جزو جغرافیای بزرگی بود که «قلمرو علیشکر» نامیده میشد. بدیهی است که این نام از «علیشکر بیگ»، بزرگترین سردار ایل بهارلو در دوره قراقویونلو، اخذ شده است. بلوک اسفندآباد شهرستان قروه کنونی در دوره حکومت قراقویونلوها به همدان تعلق داشت. مستندات تاریخی نشانگر آن است که حتی تا دوره قاجار، قروه به عنوان یک شهر مطرح نبود بلکه روستای قصلان در بلوک اسفندآباد، مرکز جمعیتی مهم این منطقه بود. تا سال ۱۳۳۷ هجری شمسی، قروه همچنان به همدان (قلمرو علیشکر) تعلق داشت تا اینکه بعد از این سال، در تقسیمات کشوری به استان کردستان ملحق گردید.

7 این گفتگو بین ایشان و راقم این سطور در اواخر شهریور ۱۴۰۱ انجام شد.

توجه قرار دهیم، خواهیم دانست که در نابسامانی اواخر عصر صفوی که بعدها قدرت-یابی نادرشاه را در پی داشت، بهرامعلی عبدالملکی از جمله سرداران شاه سلطان حسین صفوی بود که «ارکان دولت او را حمایت و اعانت مینمود» و از چنان قدرتی برخوردار بود که حتی سلطان از وی حساب میبرد (آصف، ۲۵۳۷: ۱۰۵-۱۰۶). اگرچه هیچ منبع دیگر غیر از گزارش رستمالحکما درباره بهرامعلی عبدالملکی در دست نیست اما همین سند منحصر به فرد نشان میدهد که نامبرده در کنار «توشمال کریمخان زند بکله»، «علیمردان آقای بختیاری چهارلنگ»، «سلطانعلیبیگ زند هزاره» و «سبحانوردیبیک اردلانی» از سرداران بزرگ اواخر عهد صفوی و اوایل عهد افشار بوده است.

۳.۳. پراکندگی جغرافیایی طایفه عبدالملکی در ولایت ثلاث و کرمانشاهان و لرستان

- شهرستان ملایر، بخش سامن، دهستان حرمرود سفلی، روستای «ده نوآور زمان» که یک سوم جمعیت آن در حال حاضر عبدالملکیاند.
- شهرستان ملایر، بخش جوکار، دهستان المهدی، روستاهای «حسنآباد قوشبلاغ»، «زمانآباد محمدآباد»، «دم شاطر (دهشاکر)»
- شهرستان نهاوند، بخش خزل، دهستان خزل، روستاهای «دهنو عبدالملکی»، «ده موسی» و «عبدالملکی». جمعیت روستای دهنو عبدالملکی را هنوز هم بهطور کامل عبدالملکیها تشکیل میدهند. در قریه ده موسی نیز نود درصد اهالی، عبدالملکیتبار هستند.
- شهرستان تویسرکان، بخش قلقرود، دهستان کمالرود، روستاهای «حمیلا»
مرکز بخش قلقرود است. گزارش حامد عبدالملکی که در نتیجه بررسی-های میدانی او تنظیم شده است، نشان میدهد که در گذشته، جمعیت روستای فرسفج کاملاً متشکل از طایفه عبدالملکی بود و امروزه هم بیشتر جمعیت آن از تبار عبدالملکیاند. گفتنی است بخش بزرگی از خود تویسرکان، حتی پیش از کوچ اهالی زاغه به محله تیمورآباد این شهر، از قدیمالایام مسکن عبدالملکیها بوده است.
- شهرستان تویسرکان، بخش قلقرود، دهستان میانرود، روستاهای «باقرآباد» و «قصبستان». در گزارش حامد عبدالملکی که هنگام بازدید از بخش قدیمی گورستان روستای باقرآباد تنظیم شده

است، گفته شده که برخی از قبور نام ندارند اما مابقی، مسمی به نام-های عبدالملکی و ملکی هستند. این گزارش میافزاید در بخش جدید این گورستان، نامهای سلیمانی، جلیوند، تشکینی، ملکی و عبدالملکی به چشم میخورد که نشان میدهد بعد از عبدالملکیها، طوایف دیگر نیز به روستای باقرآباد وارد شدهاند.

- شهرستان توپسرکان، بخش قلقرود، دهستان قلقرود، روستاهای «منجان» و «جرا» (گِرا).

- شهرستان توپسرکان، بخش مرکزی، دهستان حیقوق نی، روستاهای «دارانی سفلی»، «دوقلعه» (جعفریه کنونی)، «رودآور»، «فریزان»، «قلعه آفابیک (عینآباد)»، «قلعه قاضی» و «نُفده». روستای فریزان که پس از فرسفج، بزرگترین روستای منطقه بود؛ غالب جمعیت آن هنوز هم از تبار عبدالملکی میباشند. روستای دوقلعه مرکز دهستان حیقوق نی است و با آنکه معدودی از طوایف دیگر در دههای اخیر به آنجا کوچیدهاند اما هنوز هم غالب جمعیتش را عبدالملکیها تشکیل میدهند. همکنون بسیاری از اهالی روستاهای دارانی و نُفده در شمال زاغه نیز اصالت عبدالملکی دارند. بهطورکلی تا حدود سیصد سال پیش، در قلمرو توپسرکان، به ندرت مردمی غیر از عبدالملکی وجود داشت.

- شهرستان توپسرکان، بخش مرکزی، دهستان کُرزان رود، روستای «کُرزان».

- شهرستان توپسرکان، بخش مرکزی، دهستان خرمرو، روستای «وردآورد».

- شهرستان کنگاور، بخش مرکزی، شهر «گودین».

- شهرستان کرمانشاه، بخش مرکزی، دهستان رازآور، روستای «عبدالملکی».

- شهرستان کرمانشاه، بخش مرکزی، دهستان قرهسو، روستای «انگز». بر سنگ قبرهای گورستان روستای «انگز»، نام عبدالملکی درج شده است و یکی از آنها نشان میدهد که عبدالملکیها دستکم از

اوایل قرن دوازدهم هـ.ق در آنجا سکونت داشته‌اند. عبارت روی سنگ این است: «هذا قبر مرحوم علیحاصل ولد شاهعلی من طایفه عبدالملکی در سنه ۱۱۲۰ ق».

• شهرهای سرپل ذهاب، قصر شیرین و اسلامآباد غرب سکونتگاه عبدالملکیهایی است که اکنون به طوایف جاف و گوران وابسته هستند (محمدی، ۱۳۸۶: ۳۵۶).

• شهرستان الیگودرز، بخش جاپلق، ازنا

گفتنی است در دوره زندگی که عبدالملکیهای ولایت ثلاث به فارس کوچانده شده و محل‌های زندگیشان خالی از سکنه گردید، عشایر لک و لر جای آنها را گرفتند. گودین در حوالی کنگاور از آن جمله است.

4.3. طایفه عبدالملکی در کامجرد (قلعه فعلی⁸) بلوک اسفندآباد

همزمان با سکونت عبدالملکیها در ولایت ثلاث، جمعیتی از این طایفه در روستاهای کامجرد (قلعه فعلی) و دیوزند در بلوک اسفندآباد که امروزه قروه نامیده میشود، سکنا داشتند. بنا بر برخی روایات شفاهی، عبدالملکیهای ساکن در روستای قلعه، از تویسرکان به آنجا مهاجرت کردند. برخی دیگر از روایات بیانگر آنند که عبدالملکیها از قریه «دربند کلیم» در سروآباد و حوالی دزلی (هورامان ژاورود) به قلعه قروه کوچیده‌اند. هر چند از زمان دقیق این کوچ اطلاعی در دست نیست اما بنا بر بعضی شواهد باید این رویداد در دوره صفوی و یا حتی پیش از آن، اتفاق افتاده باشد (رک: عبدالملکی، ۱۳۸۸: ۲۷۰). مهمترین منبعی که این گفته را تأیید میکند، گزارش محمدی (۱۳۸۶: ۳۵۶) است که نشان میدهد در گورستانهای قدیمی روستای قلعه، سنگ قبرهایی مربوط به قرن یازدهم هـ.ق کشف شده‌اند.

در اواخر دوره افشاریه، عبدالرضاخان عبدالملکی، فرزند احدخان، ریاست عبدالملکی-های بلوک اسفندآباد را بر عهده داشت. نامبرده در واقعه حمله کریمخان زند به قلعه کامجرد به قتل رسید. گزارش شده است که پس از مرگ نادرشاه افشار، حسنعلیخان اردلان در سال ۱۱۶۳ هـ.ق/ ۱۷۵۰ م موفق شد دوباره به حکومت کردستان دست یابد.

8 این روستا از جنوب به روستای ویج، از شرق به روستای سنگینآباد، از شمال به روستای دیوزند، و از جنوب به رشتهکوههای سهره و بدر محدود میشود.

این دوره از حیات حکومت او، در تاریخ حکومت کردستان اردلان دورهای پرحادثه است (ثواقب و مظفری، ۱۳۹۸: ۷۹). حسنعلیخان در نخستین رقابتهای سیاسی کریمخان زند با رقبای خود، به دشمنی با زندیه و اتحاد با دشمنانش برخاست. در روزهایی که او هنوز از زیر بار شکست سنگین بابانها قد راست نکرده بود، خبر حمله کریمخان زند به سوی کردستان منتشر شد. نه وساطت سلیمانپاشا بابان و نه دیگر فرستادگان حسنعلیخان اردلان بر رأی خان زند تأثیری نگذاشت و او به تقاص اتحاد و دوستی حسنعلیخان با دشمنانش و در پی تحریکات ابراهیمیگ وکیل، از آشفتگی اوضاع کردستان اردلان بهره برد و به سنجیدگی حمله کرد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۷؛ ثواقب و مظفری، ۱۳۹۸: ۸۱). در این تهاجم که در سال ۱۱۶۴ ه.ق/ ۱۷۵۱م به وقوع پیوست، کردستان با خاک یکسان شد. (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۷۹؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۵). حسنعلیخان پس از خروج نیروهای کریمخان زند، از ترس جان خود و به منظور جلب حمایت آذرخان افغان، به آذربایجان رفت و به او اظهار اطاعت کرد (اردلان، ۲۰۰۵: ۱۲۴؛ پری ۱۳۸۲، ۲۶۸).

سپاهیان زند هنگام بازگشت به اصفهان، تمام آبادیهای مسیر سنندج به همدان را به آتش کشیدند. با ورود آنها به منطقه علیشکر و بلوک اسفندآباد، عبدالملکیهای کامجرد به دستور عبدالرضاخان عبدالملکی وارد قلعه نظامی شدند تا از صدمه و آسیب در امان بمانند. از آنجاکه در هنگام عبور نیروهای کریمخان از بلوک اسفندآباد به طرف سنندج، عبدالملکیهای کامجرد از کمک به شیخعلیخان زند و تهیه غذا و علوفه برای اسبهای لشکریانش خودداری کرده بودند، مورد خشم و انتقام کریمخان قرار گرفتند. بعد از آنکه قلعه نظامی کامجرد مورد محاصره نیروهای زند قرار گرفت، دیوارهای آن در اثر ضربات گلوله‌های توپ ویران شد و سپس کل آن در آتش سوخت. در نتیجه این حادثه، عبدالرضاخان عبدالملکی فرمانده نظامی قلعه کامجرد، ابتدا به اسارت درآمد و سپس کشته شد^۹ (عبدالملکی، ۱۳۸۸: ۱۵۸ و ۲۶۸).

3. 5. طایفه عبدالملکی در ولایت ثلاث (ملایر، نهاوند و تویسرکان)

طوایف عبدالملکی و زند بعد از حدود بیست سال سکونت در محل درگز، از فرصت پیشآمده پس از مرگ نادر استفاده نمودند و در سال ۱۱۶۰ ه.ق، به رهبری کریمخان و برادرش صادقخان، به قصد بازگشت به جایگاه نخستین خود یعنی ملایر، نهاوند و تویسرکان از درگز خارج شدند. گفتنی است در اثنای این کوچ، تعداد کمی از عبدالملکی-

9 بنا بر گفته پیران عبدالملکی قلعه قروه، عبدالرضاخان در راه «چفتهجوی» به قتل رسید (عبدالملکی، ۱۳۸۸: ۲۶۹).

ها در منطقه بادخیز و کویری «روداب» اقامت نمودند که همانکون بازماندگانشان در روستای عبدالملکی¹⁰ از توابع بخش روداب شهرستان سبزوار ساکنند.

در ماجرای فتح قلعه کرمانشاهان که در حوادث پس از مرگ نادر به پایگاه مخالفان زند تبدیل شده بود، عبدالملکیها به سرکردگی عبدالرزاقخان عبدالملکی، حاضر در اردوی کریمخان بودند. بنا بر گزارش ابوالحسن گلستانه، شیخعلیخان بنا به دستور کریمخان با سپاهیان خود وارد بیستون شد و از آنجا رهسپار طاقبستان گردید تا هم اردویش را در آن محل برپا نماید و هم با محمدخان در باب یورش به قلعه کرمانشاهان مشورت کند. آن دو به سبب کثرت توپخانه، و همچنین بیپروایی و دلیری اهل قلعه، صلاح در یورش ندیده و بنابراین حمله خود را تا رسیدن فرستاده‌های کریمخان متوقف کردند. از آن طرف، کریمخان وارد همدان شد و به تقویت قوا پرداخت. سپس با ۴۲۰۰۰ سوار و پیاده و «جزایرچی»، همدان را به مقصد کرمانشاهان ترک کرد. کریمخان بعد از ورود به منزل بیستون، عبدالرزاقخان عبدالملکی، ترابخان نهانندی و دو فرستاده دیگر را روانه قلعه کرمانشاهان کرد تا از ساکنان قلعه بخواهند که تسلیم شوند. محصورین قلعه پذیرای فرستادگان کریمخان شدند. آنان حقیقت ورود کریمخان به بیستون را توضیح دادند و ضمن رسانیدن پیغام، محصورین را نصیحت کردند تا دست از مقاومت بردارند. آنان هم نزد کریمخان رسیدند (گلستانه، ۱۳۵۶: ۲۶۲-۲۶۴) و بعد از سوگند کریمخان و اعلام عفو او، دوباره با عبدالرزاقخان عبدالملکی و همراهانش به قلعه کرمانشاه برگشتند. سرانجام علیمردانخان زند حسب‌الامر کریمخان به حکومت کرمانشاهان منصوب شد و اختیار قلعه و توپخانه را نیز به علاوه حکومت به او تفویض کردند (گلستانه، ۱۳۵۶: ۲۶۶).

6.3. طایفه عبدالملکی در شیراز

بعد از انقراض افشاریه، هسته مرکزی طایفه عبدالملکی که در تشکیل حکومت زند به یاری کریمخان شتافته بود؛ همراه وی به شیراز رفت¹¹ و تا پیش از اخراج از این شهر (سال ۱۲۰۶ ه.ق)، در آنجا سکونت داشت. بدین ترتیب، جمعیتی بزرگ از عبدالملکی-ها¹² بعد از حدود ۶۰۰ سال زندگی در قلمرو علیشکر، از این منطقه پهناور خارج شده و در شیراز مسکن گزیدند. گزارشهای تاریخی حاکی از آنند که عبدالملکیها بعد از ورود به شیراز، به امر کریمخان در گذر «موردستان» که متصل به ارگ دیوانی و جزء محله «درب شاهزاده» بود، سکنا داده شدند (فسایی، ۱۳۷۸: ۹۷۶).

10 در سرشماری سال ۱۳۹۵ جمعیت این روستا ۲۴ نفر بود.

11 از تاریخ دقیق ورود عبدالملکیها به شیراز عهد کریمخان، اطلاع دقیق در دست نیست.

12 ما از تعداد این جمعیت، اطلاع دقیق نداریم.

لازم به ذکر است که طایفه عبدالملکی در عهدکریمخان به اوج قدرت و اعتبار خود دست یافت و در مقاطع مختلف، نقشهایی بسیار مهم ایفا کرد. از این جهت، سه طایفه از طوایف وند به این قدرت نوظهور عشایر ایران پیوستند و بدین ترتیب، کنفدراسیون یا اتحادیه ایل عبدالملکی، متشکل از طایفه های عبدالملکی، زینیوند، شیخاوند و کولیوند در شیراز به وجود آمد. بعد از مرگ کریمخان (۱۱۹۳ ه.ق)، در زمانی که بازماندگان وی بر سر به دست گرفتن قدرت، به جان هم افتاده بودند؛ بعضی از طوایف «اتحادیه ایلی گرد»¹³، هرکدام جانب یکی از آنها را گرفتند. در این میان، در مصافی که در سال ۱۱۹۵ ه.ق بین علیمرادخان و صادقخان زند در پشت دروازه های شیراز رخ داد، سواران طایفه عبدالملکی به سرکردگی صادقخان عبدالملکی در اردوی علیمرادخان حضور داشتند. علاوه بر آنها، «طوایف جلیوند، مافیوند، نانکلیوند، خدابندهلو و باجلان نیز در سپاه علی-مرادخان بودند.» (محمدی، ۱۳۸۶: ۳۱۸؛ غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۶۰۴). اگرچه برخی از سران طوایف گرد متحد زند که بیشترین قدرت این طایفه متکی به آنها بود، در اثنای جنگهای داخلی این خاندان، کمک نسبت به همکاری با آنها دلسرد شده و دولت زندیه را ترک کرده بودند؛ اما طایفه عبدالملکی همچنان به پیمان خود با کریمخان و ائتلاف «زند و وند» وفادار ماند. برای نمونه ابدالخان عبدالملکی تا پایان کار لطفعلیخان، هیچگاه وی را در جنگهایش با آقامحمدخان قاجار و دیگر مخالفان تنها نگذاشت و در همین راه جان خویش را از دست داد (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۳۴۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۱۵؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۲۳۸؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۱۹۸-۱۹۹). ابدالخان عبدالملکی (۱۱۷۷-۱۲۰۵ ه.ق) که در این زمان، ۲۸ سال از عمرش میگذشت (ساروی، ۱۳۷۱: ۳۵۰)، بنا به گفته معمرین زاغه تویسرکان، پدرانش از اهالی زاغه بوده‌اند. در این واقعه، پس از مرگ ابدالخان، لطفعلیخان هم تاب مقاومت نیاورد و راه گریز پیش گرفت اما دست از کار نکشیده، گاهگاه از طرفی و راهی روی به شیراز میآورد. طبق گزارش قاسمخان هژیرالدوله عبدالملکی، جماعتی از عبدالملکیهای فارس در «آباد» نیز سکونت داشتند (رجبزاده، ۱۴۰۱: ۳۱۴). بعید نیست در دوره های که لطفعلیخان با سپاهیان قاجار در محدوده شهر آباده میجنگید، تعدادی از عبدالملکیهایی که جزو سپاه زند بودند، به دلایلی که بر ما معلوم نیست، در حوالی این شهر سکونت اختیار کرده باشند.

13 مرکب از زند، کلهر، وندها، زنگنه، باجلان، گائینی و عبدالملکی (محمدی، ۱۳۸۶: ۳۱۴).

7.3. طایفهٔ عبدالملکی در کهکیلویه و بویراحمد

در زمان کریمخان، قریب چهل هزار خانوار از ایلات مختلف کُرد و لر برای پاسداری از مرزهای جنوب و حفاظت مرکز شیراز، به کهکیلویه و بعضی از نقاط فارس کوچانده شدند (محمدی، ۱۳۸۶: ۳۱۹). بعید نیست عبدالملکیهایی که امروزه در روستای «سرآب ننیز» از توابع بخش مرکزی شهرستان گچساران ساکنند، در نتیجهٔ این جابهجایی از شیراز به آن محل منتقل شده باشند. از آنجاکه جمعیت این شعبه از عبدالملکیها زیاد نبود، به تدریج با طایفههای یوسفی، قایدگیوی بساقی، نارک و گناوه متحد شدند و با یکدیگر تیرهٔ عالیشاهی را تشکیل دادند که امروزه یکی از تیرههای ایل بابویی است (افشار سیستانی، ۱۳۶۶: ۵۸۹).

8.3. طایفهٔ عبدالملکی در شهریار تهران

بعد از ورود آغامحمدخان به شیراز در سال ۱۲۰۶ هـ.ق، حاج ابراهیمخان عبدالملکی-ها را از شهر اخراج کرد (فسایی، ۱۳۷۸: ۹۷۶). از آنجا که ابدالخان عبدالملکی یک سال قبل از این تاریخ کشته شده بود؛ احتمالاً در این زمان، سهرابخان عبدالملکی ریاست ایل را بر عهده داشت. بعد از اخراج عبدالملکیها از محلهٔ موردستان، بنا بر گزارش فسایی، «موردستان ویرانه گردید» تا اینکه بعدها در سال ۱۲۱۵ هـ.ق نوریهایی که از نور مازندران به شیراز آمده و از بنیاعمام نصراللهخان نوری بودند؛ به جای عبدالملکیها در این محله ساکن شدند (فسایی، ۱۳۷۸: ۹۷۶).

طوایف ایل عبدالملکی بعد از خروج از شیراز، به دستور آغامحمدخان به شهریار کنونی در حوالی تهران تبعید شدند (رابینو، ۱۳۵۲: ۳۶ و فیلد، ۱۳۴۳: ۲۰۰). احتمالاً آغامحمدخان تا پیش از آنکه به کار لطفعلیخان پایان دهد، مصمم شد عبدالملکیها را در نزدیک پایتخت نگاه دارد تا اگر آنها خواستند اقدامی علیه حکومت انجام دهند، از آنجا که شهریار به تهران یعنی مرکز قدرت نزدیک بود، در اسرع وقت سرکوب شوند.

از زمان ورود عبدالملکیها به شهریار که در سال ۱۲۰۶ هـ.ق اتفاق افتاد، تا زمان خروج آنها از این محل یعنی سال ۱۲۰۹ هـ.ق، ایل عبدالملکی مجموعاً کمتر از ۳ سال در این محل سکونت داشت. شاید به همین خاطر است که برخی از نویسندگان عصر قاجار از «شهریار» به عنوان سکونتگاه عبدالملکیها پیش از ورود به مازندران اطلاع نداشتند (رک: بُهَلر، ۱۳۵۷: ۷۷). گفتنی است برخی دیگر از مورخان، از جمله هدایت (۱۳۷۳: ۳۱۵) و اعتمادالسلطنه (۱۳۶۷: ۱۴۱۸)، نه تنها از شهریار نام نبردهاند، بلکه اشتبهاً تصور کردهاند که عبدالملکیها همراه با زن و فرزند لطفعلیخان، و دوازده هزار خانوار از کلهر و مافی و خواجهوند، از شیراز مستقیماً به استرآباد کوچانده شدند.

9.3 . طایفه عبدالملکی در قم

آغامحمدخان قاجار به منظور کنترل بیشتر بر عبدالملکیها و جلوگیری از اتحاد و شکلگیری قدرت دوباره آنها، پس از اخراجشان از شیراز، آنها را به چند شعبه تقسیم کرد. شعبه بزرگتر از شیراز به شهریار کوچانده شد و شعبه کوچکتر در همان زمان از پایتخت زندیه رهسپار قم گردید. در این موقع علاوه بر طایفه عبدالملکی و بخشی از طایفه زند، گروههایی دیگر از طوایف متحد زندیه از شیراز به قم کوچانده شدند که عبارتند از: گائینی، سعدوند، کلهر، کرزهر و لشنی (افضالملک، ۱۳۹۶ق: ۹۴). «این طوایف، بخشی از طوایف و تیرههایی هستند که در زمان به قدرت رسیدن کریمخان زند از مناطق کرمانشاه، ایلام و لرستان به همراه او به شیراز رفتند» (محمدی، ۱۳۸۶: ۳۰۲). افضل (۱۳۹۶ق: ۸۵) در معرفی این طوایف، علاوه بر توصیف ظاهر آنها، بدین شکل به توصیف روحیات آنها نیز پرداخته است: «همه شجاع پر دل و دلاور با قدمهای کشیده و شانهای پهن و ابروان و چشمان درشت که بر حسب ترکیب و صورت و هیئت و هیبت از اکثر جوانان اهل ایران، امتیاز مخصوص دارند... اینها هنوز سبک ایلیت را از دست ندادهاند و کلیه شجاع و پر دل و سوار هستند با همان قباهای دراز و تفنگهای قدیم کهنه فتیلهای و دنگی که بند آنها از قاتمه است. چنان چابکی و زبردستی دارند که هریک از آنها میتوانند خود را از میان پنجاه نفر سوار و غلام شهری که اصل نظامند به سلامت به در برند و این هنر در همین اعصار از پیران و جوانان آنها دیده شده است».

در کتابچه «طوایف و ایلات دارالایمان قم» و همچنین در گزارشی با عنوان «تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوک دارالایمان قم» که هر دو در حوالی سال ۱۲۹۶ ه.ق به دستور میرزا مهدیخان اعتضادالدوله حکمران قم و کاشان تألیف شدهاند، اطلاعات ذیقیمتی از جمعیت عبدالملکیهای قم، شغل آنها و همچنین موقعیت مراتعشان در عهد ناصری به دست آمده است. ما اکنون با در دست داشتن این منابع میدانیم که عبدالملکیهای قم سکنه شهر بوده و ضیاعی برای کشاورزی نداشتند؛ حشم مختصری داشتند که اکثر آنها شتر بود؛ شغل آنها اغلب فراشی حکومت و چارواداری (شتربانی) بود؛ مرتع آنها در «هموار» و «نارج» بود که در جنوب شهر واقع میشد؛ نظام اجتماعی آنها از دو تیره با نامهای «عبدالملکی» و «زند شهری¹⁴» تشکیل میگردد؛ جمعیت آنها ۳۵ نفر مرد و ۵۰ نفر زن (مجموعاً ۸۵ نفر) بود؛ و بالاخره اینکه ۵۵ تومان مالیات و

14 با توجه به این منبع میتوان گفت مردمانی از قم که نام خانوادگی «زند شهری» دارند، از طایفه عبدالملکی هستند.

۱۰ تومان حقالمرتع (جمعاً ۶۵ تومان) به دولت وقت مالیات میدادند (مدرسی طباطبائی، ۱۳۶۴: ۸۴، ۱۱۹-۱۲۰). ظاهراً لمبتون (۱۳۶۲: ۲۷۰) در گزارش خود راجع به عبدالملکیهای قم از همین کتابچهها که در آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی وجود داشت، استفاده کرده است.

گفتنی است برخی از منابع، در معرفی طوایف اطراف قم، تمام آنها را زیرمجموعه ایل زند دانستهاند؛ درحالیکه عبدالملکی، گائینی، سعدوند و غیره هرکدام سازمان ایلی مستقل برای خود داشتهاند. در همین خصوص، نوذری (۱۳۷۶: ۴۵) خاطر نشان کرده است که از ایل زند در حوزه استان مرکزی (اطراف قم) فقط هفت تیره مستقل باقی مانده است که عبارتند از: ۱. تیره مرشوند، ۲. تیره زکی و صفی، ۳. تیره عبدالملکی، ۴. تیره آروند، ۵. تیره امامقلیوند، ۶. تیره سعادتمند، و ۷. تیره گائینی

بنا بر گزارش محمدی (۱۳۸۶: ۳۵۷)، امروزه مردمان طایفه عبدالملکی در قم نسبت به بقیه طوایف گرد ساکن در این شهر، جمعیت کمتری دارند که به دلیل مهاجرت آنها به نقاط مختلف از جمله تهران بوده است.

۱۰.۳. طایفه عبدالملکی در نور و کجور و کلارستان

آغامحمدخان قاجار بعد از پایان دادن به کار لطفعلیخان زند در سال ۱۲۰۹ هـ.ق، ایل عبدالملکی را در همان سال از شهریار به نور و کجور در مازندران کوچاند تا آنها به کمک خواجهوندها، تهران یعنی پایتخت را از هر گونه شورش و اغتشاش اهالی آن حدود- که در آن موقع به شورشطلبی مشهور بودند- محافظت کنند (رابینو، ۱۳۵۲: ۳۷). با توجه به این که اراضی نور و کجور مقر اصلی طوایف مازندرانی بود؛ بعد از ورود عبدالملکیها به آنجا زدوخوردهای خونین بین این دو گروه پیش آمد که در جهت خواسته حکومت وقت بود. زیرا سیاست اسکان دادن اکراد در نور و کجور، رو در رو قرار دادن آن در مقابل بومیان (خصوصاً طوایف میار و رودگر) به لحاظ مقابله با شورشهای احتمالی آنان علیه حکومت مرکزی بود.

پیش از استقرار و اسکان اکراد در محال ثلاث، حدود ارضیای که حکومت به عنوان تیول به آنها بخشید، مشخص بود اما چنین به نظر میرسد که گاهی اوقات، بعضی از طوایف مهاجر با تجاوز به اراضی بومیان با آنان درگیر می شدند. گاه شدت درگیری تا آنجا پیش میرفت که حکومت مرکزی برای حل و فصل اختلافات و پیشگیری از بلوا و شورش، پای به میان میگذارد و با اخذ التزامنامههایی از طرفین، آنها را به رعایت مفاد آنها ملزم میکرد.

با آغاز جنگهای طولانی ایران و روس در زمان فتحعلیشاه، سواران طایفه عبدالملکی و خواجهوند از مناطق کجور و کلارستاق عازم جبهه‌های جنگ شدند. این دسته حکم پیشمرگهای سپاه ایران را در جبهه‌های جنگ قفقاز به عهده داشتند (کیا، ۱۳۸۱: ۷۰). منابع مستند موید این است که در سال ۱۲۱۹ هـ.ق چند فوج از سواران طایفه عبدالملکی و خواجهوند در خط مقدم جبههٔ اچمیازین مستقر شده و شکست سختی به سپاه سیسانوف سردار روس وارد کردند (دنبلی، ۱۳۸۹: ۱۸۵). طبق اقوال، از یک دستهٔ چند صد نفرهٔ عبدالملکی و خواجهوند تنها تعداد انگشتشماری از آنها به محل سکونت خود برگشتند (کیا، ۱۳۸۱: ۷۰). گفتنی است که ریاست سواران عبدالملکی در طول این جنگها بر عهدهٔ جعفرخان عبدالملکی بود. علاوه بر جنگ با روسهای تزاری، عبدالملکیها در سرحدات خراسان، از مرو و هرات نیز همه وقت مشغول خدمت به دولت بودند.

11.3. پراکندگی جغرافیایی طایفه عبدالملکی در محال ثلاث

اگرچه فریزر (۱۳۶۴: ۵۶۲) در سفرنامهٔ خود اشاره کرده است که عبدالملکیها در کوهستانها [کجور] زندگی میکرده و بعضی اوقات در گروههای مختلف از کوه فرود می‌آمدند؛ اما بررسیها نشان میدهد که این طایفه علاوه بر کوهستانها و اراضی بیلاقی کجور، در مناطق جلگهای و قشلاقی غرب مازندران (از تنکابن تا نور) نیز سکونت داشته‌اند که برخی از آنها به قرار ذیل است:

- شهرستان تنکابن، بخش مرکزی، دهستان گلیجان، روستای کشکو.
- شهرستان تنکابن، بخش خرم اباد، روستای میان ناحیه.
- شهرستان عباسآباد، بخش مرکزی، دهستان لنگارود، روستای سیدمحل.
- شهرستان عباسآباد، شهر کلارآباد.
- شهرستان کلاردشت، بخش مرکزی، دهستان کلاردشت غربی، روستای بازارسر.
- شهرستان نوشهر، بخش کجور، دهستان زانوسرستاق، روستاهای میرکلا، کندلوس (میخساز) و اتاقسرا
- شهرستان نوشهر، بخش کجور، دهستان توابع کجور، روستای کدیر. بنا به گزارش ناصرالدینشاه (مورخ ۳ ذیالقعده ۱۳۰۳ هـ.ق)،

بعد از کوچ عبدالملکیها از کُدیر، اهالی ولایت مازندران در آن ساکن شدند.

- شهرستان نوشهر، بخش مرکزی، دهستان خیرودکنار، روستاهای موسیآباد و علیآباد میر.
- شهرستان نوشهر، بخش مرکزی، دهستان بلده کجور، روستاهای صلاحالدینکلا و پیکلا.

• شهرستان نوشهر، بخش مرکزی، دهستان کالج، روستاهای نارنجین، پاشاکلا، علویکلا و حسناآباد. روستا نارنجین قشلاق اهل کُدیر بود. در بررسی میدانی که در سال ۱۳۹۹ شمسی از این روستا انجام دادیم، مشخص شد که بعد از کوچ عبدالملکیها از نارنجین، اعضای طایفه درویش در این محل ساکن شدند. در خصوص روستای پاشاکلا باید گفت که امروزه یکی از طوایف ایل عبدالملکی، «پاشاکلایی» نام دارد که احتمالاً اعضای آن قبلاً در این روستا سکونت داشته‌اند. مشاهده میدانی ما از این روستا نشان داد که اکنون بهجای باشندگان عبدالملکی، اهل ولایت در آن سکونت دارند.

- شهرستان نور، بخش بلده، دهستان شیخفضالله نوری، روستای ورازان.
- شهرستان نور، بخش مرکزی، دهستان ناتلکنار علیا، روستای عباسا.

۱۲.۳. طایفه عبدالملکی در زاغهمرز پایین

در سال ۱۲۷۲ ه.ق/ ۱۸۵۵ م، همزمان با صدارت میرزا آقاخان نوری، تصمیمات جدی برای کوچاندن طوایف کُرد از نور و کجور و کلارستاق پیش آمد. در همین رابطه، حبیباللهخان ساعدالدوله «نتوانست مبلغی را که برای کوچ دادن خواجهوندها از ناحیه کجور و کلارستاق لازم بود بپردازد» (رابینو، ۱۳۶۵: ۵۲)؛ اما میرزا آقاخان نوری که موفق به انجام این کار شد، توانست با پرداخت مبلغ معتنا بهی رشوه به ناصرالدینشاه، موافقت وی را برای کوچاندن عبدالملکیها جلب نماید (یوسفینیا، ۱۳۷۱: ۳۵۶). گفتنی است تعلل حبیباللهخان در کوچاندن طوایف خواجهوند، ببتزید برای کسب قدرت و ایجاد تفرقه میان طوایف بومی با مهاجرین بود؛ چراکه با خروج طایفه عبدالملکی که متحد

نیرومند طایفه خواجهوند و رقیبی خطرناک برای حاکم محال ثلاث بود؛ دست ساعدالدوله برای دخالت بیشتر در امور باز شد. وی بدون حضور عبدالملکیها در محال ثلاث، به طور مداوم بین طوایف بومی و اکراد مهاجر تفرقه میافکند و برای این کار چه کسی بهتر از سرکردگان جوان طایفه خواجهوند (رودگر، ۱۳۸۱: ۷۱).

مرحوم قاسمخان عبدالملکی در خصوص دلایل اصرار میرزا آقاخان صدراعظم بر خروج عبدالملکیها از نور و کجور، معتقد بود چون میرزا آقاخان قصد توسعه در املاک نور خود داشت، توقف ایل عبدالملکی در آن ناحیه را مانع این توسعه میدید. دیگر آنکه در آن وقت بین فرحآباد و اشرف^{۱۵} در گوشه غربی خلیج گرگان، خالی از سکنه، غیرمزروع و جنگل و بییشه بود. از اینرو محل تاخت و تاز ترکمنها بود و صدراعظم برای اینکه در مقابل آنها سد انسانی تشکیل دهد، کلیه ایل عبدالملکی را در منطقه مزبور سکنه داد (رک: رجیزاده، ۱۴۰۱: ۳۱۴).

به هر حال، طایفه عبدالملکی بعد از شصت و سه سال اقامت در نور و کجور و کلارستاق، در سال ۱۲۷۲ ه.ق به زاغهمرز کوچانده شد ولی طوایف خواجهوند همچنان در محال سکونت خود باقی ماندند. از آنجا که سواران عبدالملکی ابوابجمعی سلیمانخان افشار بودند، نامبرده از طرف حکومت، مأمور کوچاندن ایل عبدالملکی به زاغهمرز شد (رودگر، ۱۳۸۱: ۷۱؛ گلزاری، ۱۳۵۷: ۸۶).

در زمان کوچ عبدالملکیها به زاغهمرز، بسطامخان عبدالملکی ریاست آنها را بر عهده داشت (مکنزی، ۱۳۵۹: ۷۱). بنا بر گزارشی مهم از ناصرالدینشاه که در سوم ذیالقعده ۱۳۰۳ ه.ق نگاشته شد؛ منزل بیلاقی بسطامخان در دهکده کدیر بود و نامبرده زمستانها در نارنجبن سکونت داشت که قشلاق اهل کدیر به شمار میآمد (ناصرالدینشاه، ۱۳۷۸: ۹۵). بسطامخان عبدالملکی در فاصله سالهای ۱۲۷۳ تا ۱۲۷۵ ه.ق در نتیجه توطئه میرزا آقاخان صدراعظم به قتل رسید (رجیزاده، ۱۴۰۱: ۳۱۴).

هرچند که ما از علت رفتار غیردوستانه بسطامخان با ابوت که در گزارش مکنزی اشاره شده است، اطلاع نداریم اما از لحن تنقیرآمیز مکنزی درباره عبدالملکیها که آنها را «دزد»، «خشن»، «بیتمدن» و «شیطان» خطاب کرده (رک: مکنزی، ۱۳۷۱: ۷۱، ۱۱۹ و ۱۳۳)؛ و همچنین از توصیف تحقیرآمیز عبدالملکیها توسط فریزر (۱۳۶۴: ۵۶۲) که از آنها به عنوان «دزدان معروف و مدعی» یاد کرده است، میفهمیم که مأموران سیاسی بریتانیا در دوران قاجار، از رؤساء و رجال عبدالملکی چندان راضی و خشنود نبودند.

از آنجاکه بعد از مرگ بسطامخان، برادرش شکراللهخان جانشین وی گردید؛ شاید بتوان چنین پنداشت که بسطامخان فرزند ذکور نداشت و حتی میتوان این احتمال را پذیرفت که پسر یا پسران بسطامخان پیش از مرگ پدر، چشم از جهان فرو بستند. البته این امر هم دور از انتظار نیست که شکراللهخان با وجود پسر یا پسران بسطامخان، صرفاً به خواست و اراده دولت، سرپرست و رئیس ایل عبدالملکی شده باشد. به هر حال آنچه مسلم است، این است که بلافاصله بعد از مرگ بسطامخان، شکراللهخان برادرش جانشین وی شد که دوره ریاستش بسیار کوتاه بود و حتی به بیش از یک سال هم نرسید.

بنا بر گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه¹⁶، قبل از ورود شاهزاده لطفالله میرزا به مازندران، میرزا اسدالله پیشکار در جمادیالاول سال ۱۲۷۲ ه.ق برای ساختن برجها و قلعهجات زاغهمرز و ناصرآباد¹⁷ به جهت سکناى طایفه عبدالملکی، به اتفاق علیخان قاجار مهندس به فرحآباد رفت. نامبردگان شش روز در آن محل توقف نموده؛ مکان برج-ها و بدنه و غیره آنجا را به خوبی بررسی کردند. سپس معمار و بنا و عمله و مصالح کار را در همان جا مهیا نموده و به جهت حفر خندق و نهر زاغهمرز، اصلاح خندق حسینآباد و حفر خندق کنار قلعه ناصرآباد، به سمت ناصرآباد رفتند. قریب پانصد نفر عمله به دستورالعمل علیخان مهندس به کار حفر نهر و خندق پرداختند. خود علیخان دو شب هم در آنجا توقف کرد و بعد از سر و سامان دادن به کارها، به ساری مراجعت نمود. در تاریخ ۲۵ جمادیالاول، علیخان «آدمی فرستاده بود که خندق قلعه زاغهمرز به انجام رسیده و مشغول به انجام سایر کارهای محوله میباشند»¹⁸. در گزارش¹⁹ دیگری که در همین خصوص مییاشد، گفته شده است وجه نقد بابت مزارع ساختن بروج و قلعهجات عبدالملکی بهوسیله محمدحسنخان پیشکار به علیخان مهندس پرداخت شد.

رابینو در خلال گزارش خود درباره برجهای فرحآباد، به برج زاغهمرز هم اشاره کرده است. به گفته او، در حدود سال ۱۸۵۷ میلادی دو برج بلند هشت ظلعی که از یکدیگر چندان دور نبودند در مغرب رودخانه فرحآباد ساخته شد تا مانع پیاده شدن ترکمن-ها از سمت دریا بشود. طبق این گزارش، دو ساختمان مشابه دیگر در سر راه نوزرآباد

16 وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶۶، مورخه پنجشنبه ۲۸ جمادیالثانی ۱۲۷۲ ه.ق، ص ۷

17 امیرآباد کنونی. گفتنی است در گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه در تاریخ ۵ ذیالحجه ۱۲۷۲ ه.ق، به جای ناصرآباد، امیرآباد نوشته شده است. بنابراین احتمال دارد در حدود همین تاریخ، نام ناصرآباد به امیرآباد تغییر یافته باشد. این فرض را هم میتوان در نظر گرفت که در آن وقت، هر دو نام «ناصرآباد» و «امیرآباد» بهطور همزمان در اشاره به این محل به کار میرفته است!

18 وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶۶، مورخه پنجشنبه ۲۸ جمادیالثانی ۱۲۷۲ ه.ق، ص ۷

19 وقایع اتفاقیه، شماره ۳۵۳، پنجشنبه ۱۷ ربیعالاول ۱۲۷۴ ه.ق، ص ۵

و زاغهمرز وجود داشته است. اسامی این چهار برج که بین رودخانه تجن و میانکاله قرار داشته‌اند، در نقشهٔ دمورگان²⁰، «برج علینقی»، «برج زردی»، «برج نکا» و «برج گوهربران» ثبت شده است (رابینو، ۱۳۶۵: ۸۵-۸۶).

همانطور که در گزارش وقایع اتفاقیه مشاهده شد، قلعه‌هایی که مقرر گردید به جهت سکناى ایل عبدالملکی احداث شوند، عبارت بودند از قلعهٔ زاغهمرز، قلعهٔ حسینآباد و قلعهٔ ناصرآباد. بدیهی است برای سکونت طایفهٔ زینیوند و خانوارهای فیوج که همراهشان بود (رک: رودگر، ۱۳۸۱: ۱۲)، قلعه‌های جداگانه احداث نگردید و از این رو، در «زاغهمرز بالا» اسکان داده شدند.

وقایع اتفاقیه در گزارش بعدی²¹ خود در ماه شعبان ۱۲۷۲ هـ.ق نوشت «حفر نهر زاغهمرز که به جهت سکناى طایفهٔ عبدالملکی و زراعت آنها معین شده بود»، در این اوقات به مراقبت میرزا اسدالله و و حُسن اهتمام علیخان قاجار به اتمام رسید و «به قدر دوازده سنگ آب از رودخانه به نهر مزبور جاری کرده‌اند و طایفهٔ [عبدالملکی] در کار تقسیم کردن زمین به جهت زرع و کشت میباشند». در پایان همین گزارش آمده است عبدالملکیها «نهایت شعف و خرسندی را دارند که زمین و آب آنها بهتر از زمین و آبی است که در یورت سابق داشتند».

در بهار سال ۱۲۳۵ خورشیدی، لطفاله میرزا و میرزا اسدالله پیشکار برای بازدید و سان طایفهٔ عبدالملکی و همچنین رساندن مواجب و رسیدگی به قلعهجات عبدالملکی و جاهایی که برای آنها ساخته شده، به آنجا رفتند. نامبردگان بعد از ورود به قلعهجات عبدالملکی، «نظم تمام میان ایل مزبور داده»؛ از سوارانشان سان دیدند²²؛ مواجیشان را نفر به نفر در حضور دادند و به نهر و آب و قلعهجات و زراعت آنها رسیدگی نمودند؛ همچنین آنچه برای زراعت لازم داشتند، از بذر و عوامل و سایر چیزها برای آنها فراهم شد²³. در پایان همین گزارش آمده است که اکنون عبدالملکیها «با کمال فراغت و آسودگی مشغول رعیتی و زراعت میباشند». علاوه بر این سرکشی و ملاقات، یک بار دیگر در پائیز ۱۲۳۷ شمسی، لطفاله میرزا به اتفاق محمدحسنخان پیشکار به منظور بازدید از «قلعهجات کنار دریا و محل سکناى طایفهٔ عبدالملکی و رسیدگی به حالات خود طایفه»

20 Demorgan

21 وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۷۳، مورخه پنجشنبه ۱۸ شعبان ۱۲۷۲ هـ.ق، ص ۴

22 عبدالملکیها در آن موقع، دویست نفر نوکر سوار به دیوان میدادند (گیلانی، ۲۵۳۵: ۸۸؛ مکنزی، ۱۳۵۹:

(۱۱)

23 وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۷۹، مورخه پنجشنبه ۱ شوال ۱۲۷۲ هـ.ق، ص ۳

به آنجا رفتند²⁴. گفتنی است تا پیش از کوچاندن طوایف ایل عبدالملکی به «قلعهجات کنار دریا»، از فرحآباد تا اشرف، فقط قریه‌های نوذرآباد و قره‌تپه در کرانه دریا وجود داشت و مسافت بین این دو محل، خالی از سکنه و جنگل و بیشه‌زار بود. بنابراین اشرار ترکمن همواره از همین محل، شهرها و آبادیهای شرق مازندران را مورد تاخت و تاز قرار میدادند. دولت وقت برای پُر کردن این عرض جغرافیایی، طوایف ایل عبدالملکی را با فواصل معین، در چهار محل سکنا داد که بدین ترتیب قریه زاغهمرز در جنب نوذرآباد و قریه حسینآباد در جنب قره‌تپه واقع شد. با اجرای این سیاست، ساحل دریای مازندران در خلال دو محل نوذرآباد و قره‌تپه، امن‌تر گردید.

اگرچه در گزارش وقایع اتفاقیه آمده است که عبدالملکیها در «کمال فراغت و آسودگی» می‌باشند اما چنانکه پیشتر هم گفته شد، در واقعیت چنین نبود. در یادداشت مهمی که از قاسمخان عبدالملکی بر جای مانده و به تازگی به دست ما رسیده (رک: رجیزاده، ۱۴۰۱: ۳۱۴)، آمده است که در مدت دو سال اول توقف عبدالملکیها در زاغهمرز، «به واسطه بدی هوای مردابی ساحل بحر خزر و آب شور تابستان، دو سه هزار نفر از مرد و زن تلف شدند!». در گزارشی دیگر، از هنری فیلد که بر اساس روایت خود عبدالملکیها تنظیم شده، اشاره شده است که این ایل در سال ۱۸۵۰ میلادی، ۴۰۰۰ خانوار بودند اما بعد از ورود به قلعهجات عبدالملکی، در اثر آب و هوای مازندران تعداد آنها به ۶۰۰ خانوار تقلیل یافت (فیلد، ۱۳۴۳: ۲۰۰). همچنین در همین گزارش آمده است که افراد قبائل عبدالملکی «در اثر آب و هوای ناسالم دشت مازندران، هیکل و نیروی جسمانی خود را تا حدی از دست دادند [درحالیکه] خواجهوندا که در نواحی کوهستانی زندگی میکنند نیرومندترند» (همان: ۲۰۰).

قدیمترین و مهمترین گزارش در خصوص تعداد خانوار عبدالملکیها در حدود سال-های ۱۸۵۵ و ۱۸۵۶ میلادی، گزارش ماری شیل است؛ همسر جستین شیل وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه. خانم شیل در کتابی که در سال ۱۸۵۶ م در لندن به چاپ رساند، ایل عبدالملکی را متشکل از ۶۰۰ خانوار دانسته است:: (Sheil, 1856: p 396)

در همین خصوص، گزارش میرزا ابراهیم گیلانی نیز در دست است که اهمیتش از گزارش خانم شیل کمتر نیست. میرزا ابراهیم در سفر خود به قلعهجات عبدالملکی که در سال ۱۲۷۵ ه.ق/ ۱۸۵۸ م انجام شد، در کنار اطلاعات گرانبهایی که در اختیار ما

24 وقایع اتفاقیه، شماره ۴۰۸، مورخه پنجشنبه هجدهم ربیعالثانی ۱۲۷۵ ه.ق، ص ۳

میگذارد؛ به این نکته هم اشاره کرده است که جمعیت عبدالملکیها از ۶۵۰ خانوار تشکیل شده است. واقعیت دردناکی که از مقایسه گزارشهای هنری فیلد، ماری شیل و میرزا ابراهیم فهمیده میشود، این است که از تاریخ ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۸ میلادی، در طول کمتر از ۱۰ سال، بیش از ۳۳۰۰ خانوار از جمعیت عبدالملکیها از بین رفته است!

به دلیل مرگ و میرهای وحشتناک، بسطامخان و عموم عبدالملکیها به کرات برای بازگشت به نور و کجور، به ناصرالدینشاه متظلم شدند و میرزا آقاخان نوری از این کار جلوگیری میکرد. با توجه به این وضعیت، صدراعظم آقاخان نوری تصمیم گرفت بسطامخان عبدالملکی را از میان بردارد. او برای اجرای این هدف، بسطامخان را به اتفاق رحمانقلیخان و سلطان عبدالملکی در پیشگاه ناصرالدینشاه مقصر جلوه داد. بعد از این دسیسهکاری، بسطامخان و آن دو شخص را به تهران فراخواندند و مقتول کردند (رک: رجبزاده، ۱۴۰۱: ۳۱۴). پس از این کار، عبدالملکیهای زاغهمرز از قصد معاودت به نور و کجور دست کشیدند.

از گزارشهای تاریخیای که به ما رسیده، چنین استنباط میشود که در هنگام کوچ ایل عبدالملکی از نور و کجور به زاغهمرز، تعدادی از افراد طایفه‌های شیخاوند و کولیوند، در بلوکات بارفروش و سایر جاها متفرق شدند. بعد از آنکه محل یورت طوایف مزبور در امیرآباد و حسینآباد مشخص شد و قلعهجات و نهر آب و محل زراعت آنها درست و معین گردید؛ درحالیکه تعدادی از آنها «به امر زراعت و رعیتی خود» مشغول بودند؛ از طرف لطفالله میرزا مأموری گسیل شد تا برای کوچاندن بقیه اعضای ایل²⁵ به امیرآباد و حسینآباد، رهسپار بلوکات بارفروش گردد.²⁶

از مکنزی (۱۳۵۹: ۱۳۳) اولین قنصل انگلیس در شمال ایران، گزارشی مهم در اختیار داریم که در هفتم فوریه ۱۸۵۹ میلادی²⁷ تنظیم گردیده و در آن به این نکته اشاره شده است که در تاریخ مزبور، در بلوک میانرود و در فاصله کمی از دهکده میانکلا (احتمالاً میانگاله²⁸)، روستای «شیطان محله» وجود داشت که اهالی آن، همه عبدالملکی بودند. این احتمال وجود دارد که بعدها عبدالملکیهای این دهکده نیز به قلعه-جات عبدالملکی (بلوک قرهطغان) کوچ کرده باشند؛ چراکه اکنون در آن منطقه، روستای عبدالملکینشین وجود ندارد.

25 منظور، طایفه‌های شیخاوند و کولیوند است.

26 وقایع اتفاقیه، شماره ۲۸۸، مورخه پنجشنبه ۵ ذیالحجه ۱۲۷۲ هـ.ق، ص ۳

27 مطابق با ۴ رجب ۱۲۷۵ هـ.ق / ۱۸ بهمن ۱۲۳۷ شمسی

28 روستایی است در دهستان مهروان، از توابع بخش مرکزی شهرستان نکا

مکنزی در پایان کتاب خود نوشته است که «میرزا ابراهیم» نامی در استخدام وی بوده، و بدون شک این شخص همان نویسنده «سفرنامه استرآباد، مازندران و گیلان» میباشد که اطلاعات ارزشمندی از قلعهجات عبدالملکی در سال ۱۲۷۵ ه.ق ارائه کرده است. بنابراین سفرنامه‌های مکنزی و میرزا ابراهیم گیلانی تقریباً در یک زمان نوشته شده‌اند. بنا بر گزارش میرزا ابراهیم، قلعهجات عبدالملکی در سال ۱۲۷۵ ه.ق، ۶۵۰ خانوار جمعیت داشت که شغل همه آنها کشاورزی بود و ۲۰۰ نفر نوکر سوار به دیوان میدادند. بر اساس همین گزارش، در این زمان، سرکرده عبدالملکیها محسنخان سورتیج از خاندان سورتیجی²⁹ بود (گیلانی، ۱۳۵۳: ۸۸). بنا بر گفته ریشسفیدان زاغهمرز، پس از قتل بسطامخان عبدالملکی، برادرش شکراللهخان جانشین وی شد اما به علت شکایت اهالی قلعه امیرآباد به زعامت غلامخان امیری از نامبرده، اولیای دولت شکراللهخان را خلع و به جای وی، محسنخان سورتیج را به ریاست ایل عبدالملکی برگزیدند. بنا بر گفته رابینو، املاکی که در تصرف ایل عبدالملکی بود، از نوذرآباد (در مغرب) تا قره‌تپه (در مشرق)، و از اترب و لاکتراشان (در جنوب) تا ساحل دریای مازندران (در شمال) وسعت داشت³⁰ (رابینو، ۱۳۶۵: ۵۲). گفتنی است که عبدالملکیها این زمینها را در مقابل خدمات نظامی در تیول خود داشتند.

4. نتیجه‌گیری

آنچه در این مقاله از نظر خوانندگان گذشت، نگاهی اجمالی به تاریخ طایفه عبدالملکی از نیمه دوم قرن ششم تا میانه قرن سیزدهم ه.ق بود. در بخش اول مقاله، بعد از اشاره به تبار گرد گورانی و زبان کردی هورامی عبدالملکیها، دیدگاه نویسندگانی که اشتباهاً این طایفه را ترکزبان و از تبار قشقایی و افشار میپنداشتند، مورد نقد قرار گرفت. در بخش دوم مقاله، سیر کوچنشینی طایفه عبدالملکی از دوره هزاسپیان تا اوایل عهد ناصرالدینشاه قاجار به طور مختصر مطالعه، و مشخص شد که این طایفه در طول مسیر درازی که از زاگرس مرکزی تا زاغهمرز پیموده، فراز و نشیبهای زیادی را از سر گذرانده است. عبدالملکیها در منطقه زاگرس و ناحیه علیشکر، بیشتر در حوالی شهرهای تویسرکان، ملایر، نهاوند، کنگاور و کرمانشاه ساکن شدند. اتحاد عبدالملکیها با طایفه زند، موجب هراس نادرشاه افشار گردید و این دو طایفه را در دوره حکومتش به درگزر خراسان کوچاند. بعد از مرگ نادر، عبدالملکیها همراه با زندیه رهسپار محل سکونت قبلی خود

29 این خاندان اصالتاً اهل چهاردانگه ساری بودند.

30 این منطقه اکنون دهستان میانکاله نامیده میشود که از توابع بخش مرکزی شهرستان بهشهر است. گفتنی است که زاغهمرز اکنون مرکز دهستان میانکاله است.

یعنی ولایت ثلاث (ملایر، نهاوند و تویسرکان) شدند. بعد از انقراض دولت افشاریه و روی کار آمدن حکومت زند، طایفه عبدالملکی همراه با کریمخان روانه شیراز شد و در محله موردستان مأوا گزید. به محض اینکه آغامحمدخان قاجار در سال ۱۲۰۶ هـ.ق وارد شیراز شد؛ عبدالملکیها را از آن سامان به طرف شهریار کوچاند. در همین زمان، شعبه کوچکی از طایفه عبدالملکی به قم کوچانده شد. عبدالملکیهای ساکن در شهریار، بعد از سه سال اقامت در آنجا، بنا بر فرمان آغامحمدخان به نور و کجور در مازندران نقل مکان کردند. در این دوره، طایفه عبدالملکی در بنیچه بندی نظامی دوره قاجار، و وظیفه تأمین یک واحد نظامی را بر عهده داشت که معمولاً سران موروثی عبدالملکی در رأس آن بودند. جمعیت این ایل بعد از شصت و سه سال اقامت در نور و کجور، در اوایل عهد ناصرالدینشاه و بنا به درخواست میرزا آقاخان نوری صدراعظم، به زاغهمرز در کنار شهبزیره میانکاله کوچ داده شدند. از آن زمان تاکنون، این شعبه از طایفه عبدالملکی در زاغهمرز یکجانشین شدند و زندگی عشایری آنها پایان پذیرفت.

5. کتابنامه

- آصف، محمد هاشم (۲۵۳۷)، رستمال توریخ، تهران: انتشارات امیرکبیر
- ادیبالشعرا، میرزا رشید (۱۳۴۶)، تاریخ افشار، به تصحیح و اهتمام محمود رامیان و پرویز شهریار افشار، تبریز: چاپخانه شفق
- اردلان، ماهشرف خانم مستوره (۱۳۲۵)، تاریخالاکراد، با موخره میرزا علیاکبر وقایع-نگار، ویرایش جمال احمدی آیین، اربیل: نارس
- اعتمادالسلطنه، محمدحسنخان (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: انتشارات دنیای کتاب
- اعتمادالسلطنه، محمدحسنخان (۱۳۴۹)، صدرالتواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران: انتشارات وحید
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۶)، مقدمهای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اول، ناشر: مؤلف
- افضلا (۱۳۹۶ق)، تاریخ و جغرافیای قم، تهران: انتشارات وحید
- افضلا (۱۳۷۳)، سفرنامه مازندران و وقایع مشروطه (رکنالاسفار)،

- به کوشش حسین صمدی، قائمشهر: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی قائمشهر
- بامداد، مهدی (۱۳۶۲)، شرح حال رجال ایران، تهران: انتشارات زوار
- بهلر (۱۳۵۷)، سفرنامه و جغرافیای گیلان و مازندران، به کوشش م. پ. جکتاجی، لاهیجان: انتشارات گیل
- پاکروان، امینه (۱۳۷۷)، آغامحمدخان قاجار، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران: انتشارات جامی
- پری، جان. ر (۱۳۸۲)، کریمخان زند، ترجمه علیمحمد ساکی، تهران: انتشارات آسونه
- پناهی سمنانی، احمد (۱۳۷۲)، لطفعلیخان زند، تهران: انتشارات کتاب نمونه
- ثواقب، جهانبخش و پرستو مظفری (۱۳۹۸)، تکاپوهای سیاسی نظامی خاندان بابان در کردستان ایران و پیادمدهای آن (۱۱۰۵ تا ۱۱۹۳ ق / ۱۶۹۴ تا ۱۷۷۹ م)، پژوهش-های تاریخی، سال پنجاه و پنجم، دوره جدید، سال یازدهم، شماره ۴۱، بهار، صص ۶۵-۹۱
- جونز، سر هارفورد (۲۵۳۶)، آخرین روزهای لطفعلیخان، ترجمه هما ناطق و جان گرنی، تهران: انتشارات امیرکبیر
- دانش، سیاوش (۱۳۴۷)، ابراهیم کلانتر، تهران: انتشارات وحید
- دنبلی، عبدالرزاقبیک (۱۳۸۹)، مآثر سلطانیه (تاریخ جنگهای اول ایران و روس)، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران: موسسه انتشاراتی روزنامه ایران
- رابینو، ه. ل (۱۳۶۵)، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- رجبزاده، هاشم (۱۴۰۱)، یادداشتهایی از ژاپن (تاریخچه عبدالملکی به روایت سرکرده این ایل)، مجله بخارا، شماره ۱۵۰، خرداد و تیر، صص ۳۰۷ - ۳۲۴
- رودگر، ایرج (۱۳۸۱)، محال ثلاث در جنبش مشروطه، تهران: انتشارات کیانا
- زکیبیگ، محمدامین (۱۳۸۱)، زبده تاریخ کرد و کردستان، جلد دوم، ترجمه یدالله روشن اردلان، تهران: انتشارات توس
- ساروی، فتحالله بن محمدتقی (۱۳۷۱)، تاریخ محمدی (احسانالتواریخ)، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: انتشارات امیرکبیر

سلیمی عبدالملکی، حسن (۱۳۸۱)، پیشینه عبدالملکیها در مازندران و کردستان، ساری: شلفین

سنندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵)، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، تصحیح حشمتالله طیبی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر

شیرازی، میرزا فضلا (۱۳۸۰)، تاریخ نوالقرنین، تصحیح ناصر افشارلو، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

عبدالملکی، جمشید (۱۳۸۸)، تاریخچه دیرین عبدالملکیها (از اورامانات تا قلعه کامجد و زاغهمرز و شیراز)، چاپ اول، سنندج: بینا

غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹)، گلشن مراد، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات زرین

فریزر، جیمز بیلی (۱۳۶۴)، سفرنامه فریزر، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات توس

فسایی، میرزا حسن (۱۳۷۸)، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، تهران: انتشارات امیرکبیر

فیلد، هنری (۱۳۴۳)، مردمشناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران: انتشارات ابنسینا

قاضی، ملامحمدشریف (۱۳۸۷)، زبدهالتواریخ سنندجی، به کوشش محمدرئوف توکلی، چاپ دوم، تهران: انتشارات توکلی

قنبری عبدالملکی، رضا (۱۳۸۸)، تاریخ ایل عبدالملکی، ساری: شلفین

قنبری عبدالملکی، رضا و همکاران (۱۴۰۰)، مقایسه و بررسی ریشهشناختی واژههای زبان هورامی با ریشه اوستایی، فارسی باستان و میانه از منظر واجشناسی تاریخی-

تطبیقی (مطالعه موردی: گویش عبدالملکی)، مجله زبانشناسی و گویشهای خراسان،

سال چهاردهم، شماره پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان، صص ۳۰۷-۳۳۰

کیهان، مسعود (۱۳۱۱)، جغرافیای مفصل ایران، جلد دوم، تهران: بینا

گلزاری، مسعود (۱۳۷۵)، کرمانشاهان و کردستان، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی

گلستانه، ابوالحسنبنمحمدامین (۱۳۴۴)، مجملا

دوم، تهران: کتابخانه سینا

- گیلانی، میرزا ابراهیم (۲۵۳۵)، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- لمبتون، ا.ک.س (۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- محمدی، آیت (۱۳۸۶)، سیری در تاریخ سیاسی کرد، تهران: انتشارات پرسمان
- مدرسی طباطبائی، سیدحسین (۱۳۶۴)، قمنامه (مجموعه مقالات و متون درباره قم)، قم: کتابخانه آیتالله عظمی مرعشی
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۷)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات امیرکبیر
- مکنزی، چالرز (۱۳۵۹)، سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: انتشارات گستره
- میرنیا، سیدعلی (بیتا)، ایلهها و طایفه‌های عشایری کرد ایران، تهران: انتشارات نسل دانش
- ناصرالدینشاه قاجار (۱۳۷۸)، یادداشتهای روزانه ناصرالدینشاه (۱۳۰۰-۱۳۰۳)، به کوشش پرویز بدیعی، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی
- نامی اصفهانی، محمدصادق (۱۳۶۳)، تاریخ گیتیگشا، به کوشش سعید نفیسی، تهران: انتشارات اقبال
- نطنزی، معینالدین (۱۳۳۶)، منتخبالتواریخ معینی، به تصحیح ژان اوین، تهران: کتابفروشی خیام
- نوذری، عزتالله (۱۳۷۶)، ایلات و کولیهای استان مرکزی، شیراز: انتشارات نوید
- وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶۶، مورخه پنجشنبه ۲۸ جمادیالثانی ۱۲۷۲ ه.ق، ص ۷
- هدایت، رضاقلیخان (۱۳۳۹)، روضهالصفای ناصری، جلد نهم، تهران: خیام- پیروز
- هدایت، رضاقلیخان (۱۳۷۳)، فهرسالتواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- هدایتی، هادی (۱۳۳۴)، تاریخ زندیه، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- یوسفینیا، علیاصغر (۱۳۷۱)، تاریخ تنکابن (محال ثلاث)، تهران: انتشارات قطره

5. REFERENCES

- Abdolmalki, J. (2008). The ancient history of the Abdolmalkis (from Oramanat to the Kamjard...), First edition, Sanandaj: Bina.
- Adib al-Shoara, Mirza Rashid. (1967). History of Afshar. Edited by Mahmoud Ramian and Parviz Shahriar Afshar, Tabriz: Shafaq.
- Afshar Sistani, Iraj. (1987). An introduction to the knowledge of clans, nomads and nomadic clans of Iran. First volume. publisher: author.
- Afzal-ul-Mulk, Gholam-Hosseini. (1994). Journey to Mazandaran and Constitutional Events (Rocn Al-Asfar). Edited by Hossein Samadi. Qaimshahr: Qaimshahr Islamic Azad University.
- Afzalmulek, Gholam-Hosseini. (2016). History and Geography of Qom. Tehran: Vahid
- Ardalan, Mah Sharaf Khanum Mastoreh. (1946). History of the Kurds. Edited by Jamal Ahmadi Ayin. Erbil: Aras.
- Asif, Mohammad Hashim. (1978). Rostam al-Turaikh. Tehran: Amir Kabir.
- Bamdad, Mehdi. (1983). Biography of Iranian Men. Tehran: Zavar.
- Buhler. (1978). Travelogue and geography of Gilan and Mazandaran. Edited by M. P. Jaktaji, Lahijan: Gil.
- Danesh, Siavash. (1968). Ebrahim Kalanter. Tehran: Vahid.
- Denbali, Abdul Razzaq. (2010). Ma'aser Soltanieh (History of the First Iran-Russian Wars). Edited by Gholamhossein Zargarinejad, Tehran: Iran Newspaper Publishing House.
- Etemad al-Saltaneh, Mohammad Hasan Khan. (1988). Tarikh Naseri. Edited by Mohammad Ismail Rizvani. Tehran: Duniya Kitab.
- Etemad al-Saltaneh, Mohammad Hasan Khan. (1970). Sadr al-Tavarikh. Edited by Mohammad Moshiri. Tehran: Vahid.
- Fasaei, Mirza Hassan. (1999). Farsnameh Naseri. Edited by Mansour Rostgar Fasaei. Tehran: Amir Kabir.
- Field, Henry. (1964). Anthropology of Iran. Translated by Abdullah Faryar. Tehran: Ibn Sina.
- Fraser, James. (1985). Fraser's travel book. Translated by Manouchehr Amiri. Tehran: Tus.
- Ghafari Kashani, Abolhasan. (1990). Golshan Morad. Edited by Gholamreza Tabatabai Majid. Tehran: Zarin.
- Ghanbari Abdolmalki, Reza. (2008). History of Abdolmaleki. Sari: Shelfin

- Ghanbari Abdolmalki, Reza et al. (2021). Etymological comparison and study of Horami language words with Avestan, Old and Middle Persian roots from the perspective of historical-comparative phonology (case study: Abdul-Malki dialect). *Journal of Linguistics and Dialects of Khorasan*. 14th year. Serial number 25. Autumn and winter. pp. 307-330.
- Ghazi, Mulla Mohammad Sharif. (2008). *Zobdat al-Tavarikh Sanandji*. Edited by Mohammad Raouf Tawakli. Second edition. Tehran: Tavakoli.
- Gilani, Mirza Ebrahim. (2015). *The Journey to Strabad, Mazandaran and Gilan*. Edited by Masoud Golzari. Tehran: Farhang Iran Foundation Publications.
- Golestaneh, Abulhasan. (1965). *Majamal al-Tawarikh*, by Modares Razavi. Second edition. Tehran: Sina Library.
- Golzari, Masoud. (1996). *Kermanshahan and Kurdistan*. Tehran: Publications of the Association of National Artifacts.
- Hedayat, Rezaqoli Khan. (1960). *Rouza al-Safai Naseri*. Volume 9. Tehran: Khayyam-Pirouz.
- Hedayat, Rezaqoli Khan. (1994). *Fehres Al-Tawarikh*. By Abdol Hossein Navaei and Mirhashem Mohhaddes. Tehran: Publications of Research Center for Humanities and Cultural Studies
- Hedayati, Hadi. (1955). *History of Zandiyeh*. First volume. Tehran: Tehran University Press
- Jones, Harford. (1977). *The Last Days of Lotf Ali Khan*. Translated by Homa Natiq and John Gurney. Tehran: Amir Kabir.
- Keyhan, Masoud. (1932). *Detailed Geography of Iran*. Second volume. Tehran: Bina.
- Lambton, A. K. S. (1983). *Owner and Farmer in Iran*. Translated by Manouchehr Amiri. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Mackenzie, Charles. (1980). *Journey to the North*. Translated by Mansoureh Laghyan. Tehran: Gostareh.
- Mackenzie, D. N. (1966). *The Dialect of Awroman (Hawrāmān-i Luhon): Grammatical sketch, Texts, and Vocabulary*. Denmark: København.
- Mirnia, Seyyed Ali (-----). *Kurdish nomadic clans and clans of Iran*. Tehran: Nasl Danesh.
- Modaresi Tabatabai, Seyyed Hossein. (1985). *Qom Nameh (a collection of articles and texts about Qom)*. Qom: Ayatollah Azami Marashi Library.
- Mohammadi, Ayat. (2007). *A Journey in Kurdish Political History*. Tehran: Porseman.

- Mostofi, Hamdollah. (2008). Selected History. By AbdolHossein Navaei. Tehran: Amir Kabir.
- Nami Esfahani, Mohammad Sadeq. (1984). Tarikh Giti Gosha. by Saeed Nafisi, Tehran: Iqbal.
- Naser al-Din Shah Qajar. (1999). The daily notes of Naser al-Din Shah (1924-1921). Edited by Parviz Badiei, Tehran: Publications of National Records Organization.
- Natanzi, Moin al-Din. (1957). Montakhab al-Tavarikh Moini. Edited by Jean Auben. Tehran: Khayam bookstore.
- Nowzari, Ezzatullah. (1997). Eilat and Gypsies of Central Province. Shiraz: Navid.
- Pakravan, Amine. (1998). Agha Mohammad Khan Qajar. Translated by Jahangir Afkari. Tehran: Jami.
- Panahi Semnani, Ahmed. (1993). Lotfali Khan Zand. Tehran: Kitabe Nemoone.
- Perry, John. (2003). Karim Khan Zand. Translated by Ali Mohammad Saki. Tehran: Asone
- Rabino, H. (1986). Mazandaran and Strabad. Translated by Gholam Ali Vahid Mazandarani. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Rajabzadeh, Hashem. (2022). Notes from Japan (AbdolMaliki's history according to the head of this tribe). Bukhara Magazine. No. 150. Khordad and Tir. pp. 307-324.
- Rudgar, Iraj. (2002). Mahale Salas in the Constitutional Movement. Tehran: Kiana.
- Salimi Abdolmalki, Hassan. (2011). History of the Abdolmalkis in Mazandaran and Kurdistan, Sari: Shelfin.
- Sanandji, Mirza Shokrallah. (1996). Naseri masterpiece in the history and geography of Kurdistan. Edited by Heshmatullah Tayibi. Second edition. Tehran: Amir Kabir
- Saravi, Fethullah. (1992). Muhammadi Tarikh (Ahsan al-Tawarikh). Edited by Gholamreza Tabatabai Majd, Tehran: Amir Kabir.
- Savaqeb, Jahanbakhsh and Prasto Mozafari. (2018). The political and military struggles of the Baban family in Iranian Kurdistan and its consequences (1694 to 1779 AD). Historical researches. Number 41. Spring. pp. 65 – 91.
- Sheil, Lady. (1856). Glimpses of Life and Manners in Persia. London: John Murray, Albemarle Street.
- Shirazi, Mirza Fazlullah. (2001). Tarikh Dhul-Qarnain. Edited by Nasser Afsharlou. Tehran: Publications of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Vaghaye Etefaghie. Number 266. Dated Thursday 28 Jumadi al-Thani 1272 AH. page 7.
- Yousefi Nia, Ali Asghar. (1992). History of Tankabon. Tehran: Qatreh.

Zaki Beyk, Mohammad Amin. (2002). *The Book of Kurdish History and Kurdistan. Volume II.* Translated by Yadullah Roshan Ardalan. Tehran: Tus.

Extended Abstract

In the current research, historical documents and sources regarding the Abdolmaleki clan, from the sixth century to the middle of the thirteenth century A.H., have been studied and investigated. In the first part of this essay, explanations are given about the name of Abdolmaleki. Following this discussion, explanations have been given about the genealogy of the Abdul Maliki clan and the views of the authors who considered the Abdolmalekis to be Afshar or Qashqai and Turkic speaking have been analyzed. In the second part, the nomadic course of the Abdolmaleki clan from the Hazaraspian period to the beginning of the Nasrid period was briefly examined. It is obvious that during this historical path, the core of the Abdolmaleki clan went through many political and military events, but we tried to address some of them that were more important. Based on this issue, the main question of the present article is that the clan of Abdolmaleki was influential in what events of Iranian history from the second half of the 6th century to the middle of the 13th century A.H.?

The clan of Abdolmaleki, whose nomadic history is given in this essay, was a significant part of the nomadic population of Iran. The language of the people of this clan is Horami, which according to Mackenzie (1966: 4) is the oldest and most conservative dialect of Gurani. The union of the Abdolmaleki clan with the Zand clan and the so-called Vand clans became the basis for numerous political-military events in the history of Iran. Although this article is based on brevity, the author has discussed these events as much as possible. The approach of the present research is descriptive-analytical and the author has generally used the library method to collect the data of this study. Of course, in cases where it was necessary and there was no written document about it, the writer has also resorted to field study and oral interviews. In the meantime, first of all, we should mention the work of Hasan Salimi Abdolmaleki (1381), which is the first book on the history of the Abdolmaleki clan, and although it is not without flaws, it is very valuable because it did not rely on previous research in this field. After the mentioned work, Jamshid Abdolmaleki (1388) and Reza Ghanbari Abdolmaleki (1388) simultaneously published books about the history of the family of Abdolmaleki. In his work, Jamshid Abdolmaleki has paid attention to the background of the Abdolmaleki clan in the Qala village of Qorwa city. While commenting on the complex issues of Abdolmaleki's history, he has challenged Hassan Salimi Abdolmaleki's opinions about them. It is worth remembering that after the publication of these works (1381 and 1388), no scientific and analysis-based research has been published regarding the history of Abdolmaleki's clan.

Conclusion

What happened in this article was a glimpse of the history of Abdolmaleki clan from the second half of the 6th century to the middle of the 13th century AH. In the first part of the article, after referring to the Kurdish race and Horami language of the Abdolmaleki tribe, the opinion of the writers who mistakenly considered this tribe to be Turkic and of Qashqai and Afshar descent was criticized. In the second part of the article, the history of migration of Abdolmaleki clan from the Hezaspian period to the beginning of Naser al-Din Shah Qajar era was briefly studied. This study showed that this tribe has experienced many incidents during the long journey from central Zagros to Zaghmarz. After migrating from Jabal al-Samaq to Lorestan and central Zagros in the second half of the 6th century A.H., the Abdul Maliki clan began its nomadic life in this region of western Iran. Abdolmaleki's clan settled in the Zagros region and Alishokor district, mostly around the cities of Toisarkan, Malayer, Nahavand, Kangavar and Kermanshah. The union of Abdolmaleki clan with Zand clan caused Nadir Shah Afshar to panic and he moved these two clans to Dar-gaz Khorasan during his reign. After Nader's death, Abdul Maliki's clan along with Zandiye left for their previous residence, namely Malair, Nahavand and Toisarkan. After the extinction of the Afsharia government and the establishment of the Zand government, Abdolmaleki's family moved to Shiraz together with Karim Khan and settled in Murdestan neighborhood. As soon as Agha Mohammad Khan Qajar entered Shiraz in 1206 AH, he moved the clan of Abdolmaleki from that city to Shahryar. At the same time, a small branch of Abdolmaleki clan moved to Qom. The family of Abdolmaleki, who lived in Shahryar, moved to Noor and Kajur in Mazandaran after staying there for three years, according to the order of Agha Mohammad Khan. During this period, the clan of Abdolmaleki in the military system of the Qajar period was responsible for providing a military unit, which was usually headed by the hereditary leaders of Abdolmaleki. After sixty-three years of living in Noor and Kajur, the population of this tribe was moved to Zaghmarz next to the Miankale Peninsula at the beginning of Naseruddin Shah's reign and at the request of Mirza Agha Khan Nouri, the chancellor. Since then, this branch of Abdolmaleki clan settled in Zaghmarz and their nomadic life ended.